

نامه‌های رسیده

به نام خدا

○ موزا اختتامیه

سوار هواپیما شدیم، خیلی هیجانی بود. چند وقتی بود که سوار هواپیما نشده بودم. مشغول ور رفتن به تجهیزات اطرافم بودم که یکی از هم قطاری‌ها در آمد و گفت: «برای سلامتی آقای راننده صلوات!»
-، چی داری می‌گی؟ یه کاری نکن سوار نشده پیادمون بکن!
-ترس بابا، کی به کیه؟

(تو دلم گفتم حقا که سمپادی هستی!) بگذریم. بالاخره با تحمل مقدار زیادی از این مزه‌های کمی تا قسمتی با مزه، در فرودگاه پای تخت فرود آمدیم. خسته و کوفته رفتیم خوابگاه. شام جوچه کباب بود. چون بعضی از استان‌ها هنوز نیامده بودند به دو دست غذا مفتخر گشتیم. فردا صبح (سه شنبه ۳۰ تیرماه ۸۳) افتتاحیه بود و عجب افتتاحیه‌ای! حیف که نبود و ندیدی؟! اما چون مقصد این طومار جای دیگری است پس بگذریم. برنامه‌ی سیزدهمین دوره‌ی مسابقات قرآن را که دادند، پس از دقیقه‌ها بحث و تبادل نظر که چگونه هم می‌توان مسابقه داد هم می‌توان استراحت کرد و یا هم می‌توان جلسه با آقای دکتر اثره‌ای داشت و هم بازدید از فلان‌جا - خوب بالاخره کسی که در پای تخت زندگی می‌کند باید هم این جور استعدادها را در مدیریت زمان داشته باشد! باز هم بگذریم - در حین همین و راندازی کردن‌های برنامه مسابقات، یک صدای ضعیفی به گوش رسید که می‌گفت: «حیف شد اختتامیه را از دست دادیم»، که با عکس‌العمل خاصی هم روبرو نشد. خوب طبیعی هم بود، چون حواس‌ها جمع قسمتی از برنامه شده بود و آن هم نماز ظهر همان روز بود که قرار بود پشت سر رهبر اقامه شود.

- خب ما که براهمین قسمت آمده بودیم، بقیه کار هر چی شد شد.

گفتم: «خیلی با حالی بابا...!»

رفتیم نماز و آقا هم برامون صحبت کردن و خیلی صفا کردیم. در راه برگشت بودیم که همه بقیه‌ی برنامه را واری می‌کردند و مجهول‌ترین قسمت، سازمانی تحت عنوان «رافع» بر وزن «فاعل» از ریشه‌ی «رفع» بود.

یکی گفت: «حتماً یک مجموعه قرآنی است.»

- چه ربطی داره؟

- چون ما را از لحاظ معنوی بالا می‌بره!

دیگری گفت: «شاید هم یکی از سازمان‌های تولید آسمان خراش‌های پای تخت است». تخیلات سمپادی ادامه داشت تا این که انسان آگاهی با چیستانی ما را روشن ساخت:

«آن چیست که با کبریت روشن شود، نور دهد، و با فوت خاموش گردد؟»

همه گفتند: «شمع». او تبسمی کرد و گفت: «آن لامپ الکتریکی ساخت رافع است». این را گفت و دور شد و این نقطه‌ی مجهول برنامه هم بر ما مکشوف گردید و بگذریم که چه عجایب غرابی که ما در این «رافع» ندیدیم و احساس‌های غرورانه‌ای که نکردیم و چه خسران‌ها بر آن‌ها که نیامدند.

کم کم داشت علی‌رغم اسکان در پای تخت، به همیاری آن برنامه‌ی شناور و یک سری فعالیت‌های فوق برنامه‌ای (آب پاشی، بازی‌های بچه‌گانه، رو کم کنی‌های استانی و غیره و ذلک) به ما خوش می‌گذشت که باز هم صدایی به گوش رسید: «حیف شد اختتامیه را از دست دادیم». اما این بار قوی تر از قبل و با عکس‌العملی محزونانه تر از قبل از طرف جمع استقبال شد. اما خوب به عشق برنامه‌های صبح فردا، زندگی ادامه داشت، که آن هم مثل برق و باد به همراه خوشیهایش سپری شد. دیگر غروب شده بود. باید و سایلمان را جمع می‌کردیم و آماده‌ی رفتن می‌شدیم. بچه‌های دیگر برای بازدید از جماران و کاخ سعدآباد، از خوابگاه رفته بودند بیرون و مشغول پیگیری همان برنامه‌ی شناور بودند. ما بودیم و خوابگاه و بادی که درب‌ها را به نشانه‌ی خالی بودن اتاق‌هایشان به هم می‌زد و صدایی که قوی تر از هر دفعه گفت: «حیف شد اختتامیه را از دست دادیم». این بار اراده کردم، تصمیم گرفتم و برگشتم تا جواب این امواج محزون را بدهم.

گفتم: مگه تو از اختتامیه چی دیده‌ای که این قدر آن را به رخ ما می‌کشی؟

گفت: یک دست غذای دیگر.

گفتم: شب قبل از افتتاحیه رو دودست خوردیم.

گفت: اعلام نتایج.

گفتم: بعداً می‌فهمیم.

گفت: تیاترهای خنده‌دار آن «آقا بزرگه».

داشتم کم می‌آوردم، اما گفتم: از این جور آدم‌ها زیاد هستن.

گفت: دعای کمیل.

گفتم: هر شب جمعه تو شهر خودمون هست.

گفت: موز اختتامیه.

در این لحظه دهان من از تعجب باز ماند. یعنی چه؟ این همه وقت معطل چنین تفکراتی بودم؟

- بابا بی خیال. خودم برایت هرچه موز بخواهی می‌خرم!

- چی می‌خواهی بخری؟ مگه خریدنیه؟

- اصلاً بیا تا بریم همین الان یک کیلو موز برایت بخرم تا خیالت راحت بشود.

- تکی...! «موز» می‌خواهم چه کار؟ می‌گویم «مزد اختتامیه»!

خیلی ضایع شدم، اما خودم را از تک و تاب نیانداختم و با حالتی متفکرانه‌ای پرسیدم:

- خب، حالا بگو ببینم «مزد اختتامیه» چی هست؟

به آرامی گفتم: «شش چغیه تیرکی رهبر که بین همه قرعه کشی می‌شود!» این را گفتم و مثل آن مرد

چیستان گوی داستان رافع از کنارم گذشت و به خلوت خودش فرو رفت و در این لحظه بود که باز هم

صدایی به گوشم رسید: «حیف شد، اختتامیه را از دست دادیم» اما این بار صدا از دلم می‌آمد. و این بار

در راه برگشت از پای تخت با ابوطیاره این دعا را آمین گفتیم:

خدایا سال بعد یک مسابقه‌ی قرآن سمپاد همراه با «نماز آقا» و «مزد اختتامیه» نصیبمان کن.

استعدادهای درخشان: مدیران چند شهر، که عمدتاً هیچ مشکلی برای حضور در اختتامیه مسابقات

قرآن ندارند، سال‌هاست با وجود امکان پرواز با هواپیما در روز بعد، بخاطر اینکه روز بعد جمعه است

و آنها می‌خواهند «تعطیل» باشند نه «معطل»، عزیزان قرآنی را خون به دل می‌کنند. این مکتوب سمپادی

اصفه‌ای ما، در ددل آنهايي است که تلفنی از مدیرانشان همین گلایه را به صورتی دیگر داشته‌اند.

«به نام خالق یکتا»

با سلام خدمت تمام برویجه‌های سمپادی و هم چنین مسئولان مجله سمپادی‌ها، یعنی مجله

«استعدادهای درخشان».

اول از همه، دلیل نوشتن نامه را باید روشن کنم. چند وقت پیش یکی از معلم‌های خوب ما سر

صحبت را با ما باز کرد و گفت: «درسته که شما از لحاظ علمی در سطح بالایی، اما خیلی از بچه‌های سال

دوم یا بقیه که دیگر با ما معلم‌ها کلاس و درس ندارند، وقتی ما را می‌بینند حتی به خود زحمت بردن هفتاد ثواب را هم نمی‌دهند چه برسد به اینکه...» (البته کمی، باز می‌گوییم، کمی آرایه مبالغه داشت). یکی از معلم‌های خوب دیگرمان نیز گفتند که وقتی کسی در کاری موفق می‌شود و با او مصاحبه یا صحبت می‌کنند، می‌گویند: «اول لطف خدا (که صد در صد) و بعد کمک پدر و مادر و تلاش خودم». همین! دیگر نگاه نمی‌کند که این معلم بدبخت چقدر برای او زحمت کشیده. شاید ایشان درست گفته باشند و شاید هم نه، ولی به هر حال من تصمیم گرفتم نامه‌ای بر همین اساس برای شما بنویسم و از چند تن از کسانی که واقعاً برایمان زحمت فراوانی کشیده‌اند تشکر و قدردانی کنم. شاید این فرهنگ زیبا که به قول معلم ادبیات ما چیزهای قشنگ همیشه قشنگ‌اند، جا بیفتد و دل معلم‌های ما هم شاد شود. اگر هم شما خواستید آن را در مجله خودمان و خود سمپادی‌ها چاپ کنید.

اول از آن کس یا بهتر بگویم وجودی که این موهبت بزرگ را (البته لازم به ذکر است که درخت پربارتر سرش خمیده‌تر است) به ما سمپادی‌ها داده؛ حالا چند نفرند که قدر او را می‌دونن و ازش استفاده می‌کنند، بگذریم. دوم از همه پدر و مادرهایی که با تمام وجود ما را درک می‌کنند و در حد توانایی و یا حتی بیشتر از توانشان موجبات رشد همه ما را فراهم می‌کنند تا ما بتوانیم به یک زندگی خوب و پر سعادتی برسیم که البته این بهترین تشکر و بهترین هدیه به تمام این عزیزان که ما هم با تمام وجود عاشقشون هستیم، است.

سوم از همه کسانی که برای ما زحمت می‌کنند؛ چه معلم‌ها و چه کسانی که در سمپاد و در اداره آموزش و پرورش و... در سمت‌های دیگر مشغول به کارند، مخصوصاً از مدیر سه سال مقطع راهنمایی، مادر مهربان و مدیر دلسوزمان سرکار «خانم رجایی» که واقعاً عرض می‌کنم و از ته قلب خود و شاید صدها دانش‌آموز دیگر، ایشان زحمات خیلی زیادی برای ما کشیده‌اند؛ چه از لحاظ علمی، فرهنگی، آموزشی و... به تمام مشکلات ما بی‌کم و کاست رسیدگی می‌کردند و پاسخ می‌دادند؛ اما متأسفانه ایشان برای سال تحصیلی جاری بازنشسته شدند. البته ما هم تغییر مقطع دادیم و به دبیرستان آمدیم ولی باز جای ایشان به طور ملموسی خالی است. جا دارد از ایشان به دلیل ترتیب دادن جشن فارغ‌التحصیلی - که هر سال برگزار می‌شود - برای دانش‌آموزان سال سوم یعنی (ماها) که واقعاً جشن خیلی به یادماندنی بود تشکر کنم. ما در این جشن از خاطرات این مدت و کلاس‌هایمان (بدون هیچ محدودیتی) تعریف کردیم و بعد برای صرف نهار به بیرون از مدرسه رفتیم و واقعاً سال سوم را با خوشحالی فراوان به اتمام رساندیم. این جشن همیشه در خاطر ما می‌ماند و زحمات بی‌دریغ سرکار «خانم رجایی» هرگز برای ما قابل فراموشی نیست.

و در آخر باید بگویم ما تمام موفقیت‌هایی را که داریم مدیون خداوند و این افرادیم و باید از آن‌ها

تشکر کنیم و هر چه بیشتر برای پاسخ به زحمات فراوان آن‌ها تلاش و کوشش کنیم.

با تشکر و سپاس فراوان

م. پ. ن

مرکز دبیرستان فرزنانگان همدان

استعدادهای درخشان: وقتی امام علی (ع) با آن گستردگی دانش خویش می‌فرماید: «مَنْ عَلَّمَنِي - حرفاً، فقد صَيَّرَنِي عبداً» نهایت کم‌لطفی است که جایگاه معلم را در موفقیت عزیزان سمپاد نادیده انگاریم. ما هرکجا در مصاحبه‌ها سمپادی و غیر سمپادی به نقش معلم و جایگاه او اشاره کرده است، اصیل بودن «دانش آموخته» را یافته‌ایم.

به نام خدا

ریاست محترم سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان، جناب آقای دکتر اژه‌ای

با سلام و عرض ادب

چنانچه مستحضر هستید آیین نامه حمایت از استعدادهای درخشان در شورای مربوط در حال تدوین است و قرار است در تاریخ سه شنبه ۱۳۸۳/۴/۶ به تصویب نهایی برسد. در بخش اول این آیین نامه به سطح بندی استعدادهای درخشان اشاره شده است که به نظر می‌رسد ناهماهنگی‌هایی در آن وجود دارد که در ذیل اشاره می‌شود. امید است مورد توجه قرار گیرد:

۱. دارندگان مدال طلای المپیاد در مقطع کشوری در رشته‌های فیزیک، ریاضی، شیمی، زیست‌شناسی و کامپیوتر در سطح الف قرار می‌گیرند. با توجه به اینکه سالانه حدود ۶ نفر در هر کدام از این رشته‌ها مدال طلا می‌گیرند، مجموع این افراد حدود ۳۰ نفر خواهد شد که از این تعداد سالانه حدود ۱۰ الی ۱۲ نفر وارد زیرگروه تجربی می‌شوند. همچنین سالانه حدود ۱۰ الی ۱۲ اختراع و اکتشاف به ثبت می‌رسد که مخترعین و مکشفین آن نیز می‌توانند با توجه به این بند در سطح الف قرار گیرند، در حالی که در بند دوم همین قسمت، تنها رتبه‌های ۱ تا ۳ کنکور سراسری (یعنی فقط ۳ نفر) مشمول این سطح دانسته شده‌اند.

۲. رتبه‌های ۴ تا ۱۰ کنکور سراسری، علیرغم شرکت در یک مسابقه علمی مورد تأیید سازمان سنجش آموزش کشور و کسب این رتبه در میان تعداد کثیری از دانش‌آموزان (سالانه حدود ۵/۰ میلیون نفر) با کسانی که در المپیادهای داخلی مدال نقره یا برنز کسب می‌کنند، در یک سطح قرار داده شده‌اند. همچنان که اطلاع دارید سالانه در هر رشته، حدود ۴۲ نفر به اردوی تابستانی دعوت می‌شوند که هرکدام یکی از این مدالهای سه‌گانه را دریافت خواهند کرد. به این ترتیب سالانه حدود ۸۵ نفر که می‌توانند از این بند استفاده کنند، وارد زیرگروه تجربی می‌شوند.

برای توجه بیشتر به این عدم هماهنگی توجه به همین نکته کافی است که سازمان سنجش آموزش کشور هیچگاه حاضر به اعطای سهمیه یا تسهیلات برای دارندگان مدال نقره و برنز المپیاد کشوری برای ورود به دانشگاه نشده است و این گروه نیز مانند سایرین برای ورود به دانشگاه در امتحان کنکور سراسری شرکت می‌کنند، در حالی که رتبه‌های ۴ تا ۱۰ کنکور همواره مورد تقدیر آن سازمان قرار گرفته‌اند. البته بدیهی است که دارندگان مدال‌های نقره و برنز المپیادهای کشوری نیز افرادی شایسته‌اند و جمع کثیری از رتبه‌های ۴ تا ۱۰ کنکور سراسری نیز جزء این دسته قرار می‌گیرند ولی با توجه به اینکه کارشناسان متعددی در طراحی سوالات کنکور سراسری شرکت و نظارت دارند این امتحان از کیفیت و جامعیت بیشتری نسبت به المپیادهای کشوری برخوردار است و این مسئله مورد تأیید اکثریت قریب به اتفاق کسانی است که در هر دوی امتحانات مذکور شرکت داشته‌اند و می‌توانند قضاوت درستی در این رابطه داشته باشند. لذا به نظر می‌رسد که قرار گرفتن نفرات ۴ تا ۱۰ کنکور سراسری در کنار نفرات ۱ تا ۳ این کنکور در سطح الف بسیار منطقی‌تر از قرار گرفتن آنها در کنار دارندگان مدال نقره و برنز المپیادهای کشوری در سطح ب باشد.

۳. همچنین رتبه‌های ۱ تا ۳ امتحان جامع علوم پایه که سالانه حدود ۲۰۰۰ نفر شرکت‌کننده دارد با رتبه‌های ۴ تا ۱۰ کنکور سراسری که سالانه ۵/۰ میلیون نفر شرکت‌کننده دارد در یک سطح قرار گرفته‌اند که این مسئله نیز جای تأمل دارد و با تغییر سطح رتبه‌های ۴ تا ۱۰ کنکور به سطح الف این مشکل نیز حل خواهد شد.

در انتها با توجه به مسائل ذکر شده و جهت معادل‌سازی و رعایت اصل عدالت پیشنهاد می‌شود که رتبه‌های ۴ تا ۱۰ کنکور سراسری نیز در سطح اول قرار گیرند. ضمن آنکه خاطر نشان می‌شود رتبه‌های ۱ تا ۳ کنکور سراسری عملاً از نظر علمی با رتبه‌های ۴ تا ۱۰ تفاوت معنی‌داری ندارند و جدا کردن آنها از هم درست به نظر نمی‌رسد همچنانکه جدا کردن نفر اول طلای المپیاد از نفر ششم آن از نظر علمی صحیح نمی‌باشد و هیچگاه هم صورت نگرفته است. پیشاپیش از بذل توجه حضرت‌عالی کمال تشکر را داریم.

با کمال احترام

به نمایندگی از طرف جمعی از رتبه‌های ۴ تا ۱۰ کنکور سراسری

پروانه حاتمی

(رتبه ۴ کل و ۳ پزشکی در کنکور تجربی تابستان ۱۳۷۹ و دارنده مدال نقره

المپیاد شیمی تابستان ۱۳۷۸ - فارغ التحصیل سمپاد)

استعدادهای درخشان: در قسمتی از آیین‌نامه شورای هدایت استعداد‌های درخشان وزارت

بهداشت براساس دفاع سرپرست سمپاد این موارد مورد توجه قرار گرفته است. انشاء... پس از تصویب

نهایی مشخص خواهد شد که تا چه حد موارد مورد درخواست شما رعایت شده است. البته در صورت تصویب این شورا بر اساس هماهنگی بین این شورا و شورای هدایت استعدادهای درخشان، وزارت علوم، به احتمال زیاد مصوبات این شورا به وزارت علوم هم تعمیم داده خواهد شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت مسئولان محترم سازمان به خصوص جناب آقای دکتر اژه‌ای. من یکی از دانش آموزان سال دوم دبیرستان کاشان هستم. در ابتدا باید بگویم این نامه را خودم به تنهایی نوشته‌ام، این نامه با هم فکری اکثر دانش آموزان این مرکز نوشته شده است. در دوره راهنمایی تمام دغدغه ما این بود که چرا امکانات نداریم؟ چرا معلمان با تجربه و خاص مراکز سمپاد نداریم؟ چرا مدرک اکثر معلمان یک لیسانس معمولی است؟ چرا فرزندانگان تهران سالانه ده‌ها المپیادی دارد و ما هیچ؟ اما با ورود به دوره دبیرستان دیدیم که این مشکلات تقریباً لاینحل هستند و نباید زیاد به آنها فکر کرد و تازه گرفتار دغدغه‌ای شویم که صدها درجه بدتر و بزرگتر بود: کنکور! من خودم اصلاً آرام و قرار ندارم. همه فکر و ذکرم شده کنکور و اینکه اگر در رشته دلخواهم قبول نشوم باید چکار کنم؟ دیگران شعار می‌دهند که کنکور همه زندگی نیست، ولی برای من که از اول زندگی تحصیلی، کاری جز درس خواندن نداشته‌ام کنکور همه چیز است. سه سال اول ابتدایی که هیچ، ولی در سال‌های چهارم و پنجم تلاش زیادی کردم تا وارد مدرسه فرزندانگان شوم. در دوره راهنمایی، سختی و فشار بسیار زیادی را متحمل شدم. دو سال دبیرستان هم که فشاری مضاعف داشت. یعنی هر گونه تفریح و گردش و مهمانی را در طول این سال‌ها بر خود حرام کردم و تنها سرگرمی ام دیدن ۱ الی ۲ ساعت تلویزیون بود. اما حالا که کم‌کم دارم به کنکور نزدیک می‌شوم، تازه می‌فهمم که اول کار و تلاش و زحمت است و من خسته و کسل که حدود ۷ سال است به طور مستمر دارم فقط درس می‌خوانم، دیگر اصلاً توانایی تحمل این سختی را ندارم، به طوریکه واقعاً از این شکل درس خواندن خسته شده‌ام. دیگر کشش ندارم. این مشکل تنها حرف دل من نیست، بلکه حرف اکثر دانش آموزان یک مدرسه ۳۰۰، ۴۰۰ نفره است. از طرفی تنها راه کسب موفقیت دلخواه من در کنکور، درس خواندن به همین شکل است که در حال حاضر برای من و هم مدرسه‌ای‌هایم غیر ممکن می‌باشد. در دوره راهنمایی که بودم، یک روز اخبار اعلام کرد طرح معافیت دانش آموزان مراکز سمپاد از کنکور رد شد. آن زمان اصلاً برایم اهمیت نداشت چون می‌گفتم: اوه، حالا کو تا کنکور، ۷، ۸ سال دیگر مانده است. ولی حالا که تنها دو سال با کنکور فاصله دارم، اضطرابی کشنده وجودم را فرا گرفته است. من به هر دری زدم تا به شکلی از شر کنکور خلاص شوم. اول المپیاد که با توجه به مشکلات عدیده مرکز ما از نظر امکانات و تفاوت چشمگیر

سطوح آموزش این مرکز با مراکز شهرهایی نظیر تهران و اصفهان و... توفیقی کسب نکردم. دوم جشنواره خوارزمی. برای این جشنواره، طرح بسیار خوبی ارائه کردم و یک سال تمام روی آن کار کردم، اما نهایتاً پایین آن نوشتند: کپی برداری است و وقتی طی نامه‌ای از آنها درخواست کردم که منبع کپی برداری طرح من را معرفی کنند، جوابی به نامه‌ام ندادند. از طرف دیگر، امکانات و بودجه و مهمتر از همه امیدی برای ارائه طرح دیگری نداشتم و به عنوان آخرین تیر، تصمیم گرفتم نامه‌ای به مجله استعداد‌های درخشان بنویسم تا شاید ترتیب اثری در این زمینه داده شود، چراکه این ۵ سال تحصیل در مرکز فرزندانگان کاشان برای من نتیجه‌ای جز خستگی مضاعف نداشته است. خواهشمندم اگر می‌شود دوباره این طرح (معافیت دانش‌آموزان سمپاد از کنکور) را به نهادها و سازمانهای ذیربط ارائه نمایید تا شاید اثری داشته باشد. در ضمن اگر علت رد شدن این طرح، تعداد زیاد دانش‌آموزان مراکز سمپاد در کل کشور است، می‌توان این شکل را از طریق قراردادن شروطنی نظیر شرط معدل و کسب حد نصابهای دیگر که مورد نظر سمپاد و سازمان سنجش کشور است و... حل نمود و اگر مشکل دیگری در این راه وجود دارد لطفاً آن را ذکر کنید و در صدد حل آن باشید. البته از آنجایی که ما دانش‌آموز سال دوم هستیم و دیگر فرصتی تا کنکور نداریم و باید از تابستان امسال شروع به خواندن کنیم، یعنی با کمبود وقت مواجه هستیم، لطفاً پاسخ این نامه را هرچه زودتر بدهید تا ما تکلیف خودمان را بدانیم و وقتمان را بیخود تلف نکنیم. در ضمن خواهش می‌کنم در پاسخ نامه راهکارهایی نظیر مشاوره، کاهش اضطراب و... را ذکر نفرمایید. یک سؤال هم دارم: آیا اقدام از طریق نماینده مجلس شورای اسلامی شهرستان برای تقدیم این طرح به مجلس فایده‌ای دارد؟

با سپاس و تشکر فراوان

جمعی از دانش‌آموزان مرکز آموزشی فرزندانگان کاشان

استعداد‌های درخشان: سمپاد هیچگاه متقاضی ورود دانش‌آموزانش به دانشگاه‌ها بدون کنکور نبوده است، البته تا امسال سالانه ۴۲ نفر طلای کشوری و از سال آینده ۵۴ نفر بدون کنکور وارد دانشگاه‌ها می‌شوند (البته اگر مصوبه هیئت امنا باشگاه پذیرفته شود). ماهم خوشحالیم که امسال از ۳۶ طلای المپیادهای ریاضی، فیزیک، شیمی، کامپیوتر و زیست ۳۵ نفر آنها سمپادی بودند، و مشکل کنکور نداشتند. مشاوره کاهش استرس هم به شما نمی‌توانیم بدهیم، فقط می‌توانیم بگوییم با این اضطراب فقط توان شما کاهش می‌یابد. فکر ورود بدون کنکور به دانشگاه را هم از سرتان بیرون کنید. نماینده شهرتان هم اگر می‌خواهد کاری برای سمپاد بکند، مراکز کاشان را از خانه به دوشی و تعویض نام نجات دهد.

«به نام مهرآفرین مهرگستر»

اول از همه سلام که بر همه چیز مقدم است.

بدون هیچ مقدمه‌ای و پرگویی، سریع می‌روم سراصل مطلب:

این نامه را برای معلّم زبان مدرسه‌مان نوشته‌ام:

آقای محترم! خیلی خوشحالم که کلاس درس امسال‌مون با شما تموم شد!

مگه خود شما همیشه چپ و راست منت رو سر ما نمی‌گذاشتید که من حالا به امسال مدرسه شما موندم؟ مگه از شرق و غرب و شمال و جنوب دلیل نمی‌آورید که بچه‌های تیزهوشان خوب نیستن و این مدرسه خوب نیست و ...

امیدوارم سال بعد زحمت او‌مدن از خونتون به مدرسه ما رو ندید، به استراحتی به خودتان بدهید، امسال خیلی زحمت کشیدید. باعث شدید کلی اکسیژن سرکلاستون مصرف بشه، درس زندگی به ما دادین، کلی ما رو خندوندین، چپ و راست طعنه‌زدین و کیف کردین، هیچکس هم جواب شما را نمی‌ده، تازه دعای خیر تقریباً ۲۰۰ تا دختر و پسر پشت سر شماست!

امیدوارم هم شما معلّم عزیز و هم مدیر محترم مدرسه، این نامه رو بخونین تا بالاخره متوجه بشین حرف دل ما چیه؟ آخه چقدر اعتراض؟! از اوّل سال کار ما شده دفتر رفتن و بی نتیجه برگشتن! مدیر محترم مدرسه، متأسفم، جز این چاره‌ای نداشتم، چون از طریق روال عادی مدرسه هیچ نتیجه‌ای نگرفتم، شاید چاپ شدن این نامه باعث شود شما جدی‌تر به این موضوع فکر کنین! آخه کدوم مدرسه سمپادی، توی کجای ایران، معلّمی رو که دو سال پی در پی بهش اعتراض می‌کنن نگه می‌دارن؟! باز خوش به حال مدرسه پسرانه که پارسال عذرش رو خواسته بودند!

می‌دونم، می‌دونم که نامه من محاله که با این لحن چاپ بشه، چون هنوز خیلی‌ها جرئت دونستن حقیقت رو ندارن! ولی این نامه حقیقته، حقیقتی تلخ و دو ساله! با این حال امیدوارم و خواهش می‌کنم چاپش کنید، چاپش کنید، چاپش کنید که حرف دل خیلی از ماهاست!

فریادی زیرآب - دبیرستان فرزنانگان ...

استعداد‌های درخشان: اگر مدیران مراکز به ارزیابی‌های سالیانه توجه بیشتری بنمایند، دانش‌آموزان به‌خصوص در سال آخر، کمتر زیر فشار عصبی قرار می‌گیرند. اطلاعات ما نیز این نارضایتی را در این مرکز تایید می‌کند.

به نام خدا

جناب آقای اژه‌ای ریاست محترم استعداد‌های درخشان

ضمن عرض سلام و ارادت، غرض از مزاحمت مطرح کردن موضوعی است که باعث نگرانی من شده است. دختر من سه سال راهنمایی را در مدرسه راهنمایی فرزنانگان گذرانده است. من شاهد مطالعه

و تلاش زیاد او بوده‌ام. او قبل از راهنمایی هم مطالعه را دوست داشت، به همین علت، معلومات عمومی او خوب بود. خیلی پیش آمده که من او را مجبور به استراحت می‌کردم.

بعد از سالها که در آموزش و پرورش دبیر شیمی هستم، متوجه می‌شوم که دخترم هرگز از زیر کار در نرفته است. حالا بعد از سه سال، دو مرحله آزمون در پیش روی اوست با یک عالم دلهره. یکی می‌گوید شانس شما با بقیه یکسان است، یکی می‌گوید سهمیه را برداشتند و تنها دخترم نیست، بچه‌های دیگر هم مثل او، این اضطرابها و استرس‌ها از آنها بچه‌هایی عصبی ساخته است و در آینده جوانهای ما اگر تحصیل کرده هم باشند، از نظر روانی سالم نیستند. کما اینکه دوروبرمان دکتر، مهندس و فوق لیسانسهایی می‌بینیم که مریضند و روح سالمی ندارند. این اضطرابها از سال پنجم دبستان که بچه‌ها برای اولین آزمون آماده می‌شوند شروع می‌شود و تا سوم راهنمایی که دوباره دو مرحله آزمون و دو ضربه روحی و بعد سال سوم دبیرستان که امتحانات نهایی و سال بعد کنکور.

جناب آقای اژه‌ای دختر من می‌گوید اگر در امتحان ورودی دبیرستان قبول نشوم ترک تحصیل می‌کنم، چون خجالت می‌کشم به دبیرستان دیگری بروم. از حرفها و نگرانیهای او من هم نگران هستم و تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم نوشتن این نامه بود. این بچه‌ها با رفتن به مرکز تیزهوشان از بچه‌های دیگر جدا می‌شوند؛ سختگیریهایی بیشتر، مطالعه بیشتر و معلومات بیشتر. بنابراین بهتر نیست بدون دلهره برای رفتن به دبیرستان آماده شوند و دیگر آزمونی نباشد و آزمون برای دانش آموزان راهنمایی عادی به دبیرستان‌های فرزندگان برگزار شود؟ ما هم مسئول آینده جامعه‌مان هستیم، مسئول جسم و روان و اخلاق بچه‌ها و شما که مسئول طبقه باهوش و بااستعداد این بچه‌ها هستید. بنابراین دست کمک به سوی شما دراز می‌کنم. از شما خواهش می‌کنم این مراکز طوری باشند تا همراه با بالابردن علم آنها به سلامت جسم و روحشان نیز اهمیت داده شود. از اینکه وقت شریفتان را گرفتم عذر می‌خواهم امیدوارم ببخشید.

با احترام فراوان ...

استعدادهای درخشان: سمپاد هیچ رقم و درصد مشخصی برای انتقال دانش آموزانش به مراکز عادی در پایه سوم راهنمایی تعیین نکرده است، ولی گزینش ما برای یک مقطع تحصیلی است. این را اولیاء از ابتدا می‌دانند. ولی اگر قرار باشد یکی دونفر جایشان را به دانش آموزانی بدهند که چند هزار امتیاز بالاتر از آنها گرفته‌اند، این عین ثواب است. ما در خیلی از مراکز هیچ دانش آموز انتقالی نداشته‌ایم دربرخی از مراکز هم به ازاء ۲ کلاس، ۲ تا ۴ نفر از ضعیف‌ترین دانش آموزان به مدارس عادی منتقل شده‌اند که این امر در درجه اول به نفع آنهاست. چون این گونه دانش آموزان در فضای غیررقابتی موفق‌ترند و پیگیریهایی ما نشان می‌دهد در کنکور سراسری چهار سال بعد هم توانسته‌اند نمره بهتری کسب کنند.

«به نام خدا»

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت پدر بزرگوارمان «جناب آقای اژه‌ای». امیدوارم که در پناه خدا سالم و سلامت باشید و همواره هدف والای خود را که همانا خدمت به مردم است، دنبال کنید.

ما، چند بچه سمپادی هستیم که بعضی ۴ سال و بعضی ۷ سال، در پناه خدا و زیر سایه شما در فرزندگان ... تحصیل کرده‌ایم. حتماً تا به حال این سؤال برای شما پیش آمده است که چگونه فرزندگان ... ما در کنکور چنین رتبه‌های درخشانی! کسب کرد.

ما این نامه را نفرستاده‌ایم تا خودمان را تیرئه کنیم و یا از امکاناتی که مدرسه پسرانه داشت و ما نداشتیم، صحبت کنیم. ما این نامه را تنها و تنها و باز هم تنها به این دلیل که نسبت به بچه‌های سالهای پائین تر مدرسه احساس مسئولیت می‌کنیم، برای شما می‌فرستیم تا هر چه سریعتر به کمک آنها بیایید. و از شما خواهش می‌کنیم که این، اولین خواسته ما از شما را، بعد از ۴ یا ۷ سال برآورده کنید.

موضوع از این قرار است که در مکانهای علمی، در حضور معلمین و یا حتی در جمع فامیل و آشنایان ما از اینکه بگوئیم در مدرسه تیزهوشان درس خوانده‌ایم، خجالت می‌کشیم!! چون وقتی می‌فهمند که ما سمپادی هستیم، با سخن تمسخرآمیزی می‌گویند: «وا؟! شنیده‌ایم سوم تجربی تیزهوشان به فکر همه چیز هستند، مگر درس خواندن». البته این سال سومی‌ها، امسال وارد پیش‌دانشگاهی می‌شوند و ما بخش عمده این اشتباه را از وجود مدیر عزیزمان می‌بینیم.

به نظر ما، رفتن خانم «ک»، در اوج بی‌انصافی، اشتباه محض بود. چرا الان بچه‌های سالهای پائینتر، تنها به این دلیل که خانم «الف» اصلاً به حجاب و مسائلی از این قبیل گیر نمی‌دهد، او را دوست دارند؟ چرا باید کلاسهای مدرسه تیزهوشان در ساعتهای بیکاری - زمانی که معلم دیر می‌کند و یا اصلاً نمی‌آید - تبدیل به رقص خانه شود؟ این موضوع را همسایگان می‌توانند تأیید کنند.

چرا ما او را هیچ‌گاه در مدرسه نمی‌دیدیم تا از مشکلات و خواسته‌هایمان با او صحبت کنیم؟ اگر ایشان مدیر هستند که ساعت ۹ بیایند و ساعت ۱۰ بروند، پس خانم «ک» که بود که هر روز از ساعت ۷ صبح تا ۴ بعدازظهر در مدرسه بود و بهترین معلمها و کلاسها را برای ما فراهم می‌کرد؟

چرا خانم «الف» باید وقت کلاس فیزیک ما را بگیرند و معلم فیزیک را معطل نگه دارند تا خودشان را به بچه‌های مدرسه معرفی کنند که فردا در انتخابات شورای شهر بچه‌ها به او رأی بدهند؟ مگر مدرسه میتینگ انتخاباتی است که معاونان مدرسه بروشور اطلاعات راجع به خانم «الف» را داخل پاکت نامه می‌گذارند و بین بچه‌ها پخش می‌کنند و از آنها می‌خواهند که به کسی نگویند که این بروشور را در مدرسه دریافت کرده‌اند و گرنه برای ...

راستی، این سؤال برای ما پیش آمده که مگر آقای رئیس اداره، چه خصومتی با خانم «ک» داشت که در زمان خانم «ک»، ما او را در مدرسه نمی‌دیدیم و یا حتی گاهی می‌شد که ایشان را به جلسه‌ای دعوت می‌کردند ولی ایشان به خود زحمت نمی‌دادند تا حتی ۵ دقیقه به مدرسه ما بیایند.

آقای اژه‌ای، چه کسی پاسخگوی اینهمه سؤال است؟

اینها، تنها گوشه‌هایی است از آنچه که در مدرسه ما می‌گذرد. چیزهای بدتر بماند. زیرا نه مجالی برای گفتن هست و نه ما روی گفتن داریم.

اگر واقعاً سرنوشت بچه‌هایتان برایتان مهم است، لطفاً وقت را هدر ندهید. از لطف شما بسیار سپاسگزاریم. از اینکه نامه‌مان طولانی شد، از شما معذرت می‌خواهیم.

آ. و جمعی از دوستان

استعدادهای درخشان: مدیر مرکز شما یک مدیر انتخاب شده از طرف ما نیست و هیچگاه هم مورد تأیید سمپاد نبوده است. ما صرفاً بخاطر عشق به سمپادها و براساس اعتقاد به راهی که ۱۸ سال است برگزیده‌ایم، واکنش خود را در یک اعتراض ساده مکتوب به اقدام غیرقانونی مشترک استان و شهرستان مبنی بر انتصاب ایشان، که حتی مشورت مقدماتی هم برای آن صورت نگرفت، خلاصه کرده‌ایم.

به نام خدا

با عرض سلام خدمت جناب آقای دکتر اژه‌ای

من واقعاً نمی‌دونم از کجا شروع کنم. شاید سن و سال من از همه کسانی که تا به حال برای این مجله نامه فرستاده‌اند کمتر باشد اما داغ دلم از همشون بیشتره.

خدا می‌داند چه روزها و شبهایی را برای اینکه در کنکور تیزهوشان موفق بشویم را بیدار ماندیم و تلاش کردیم. ما از این مرکز برای خودمان یک رویا ساخته بودیم. ولی حالا که وارد این مدرسه شده‌ایم می‌بینیم نه تنها این مرکز از مدرسه‌های دیگر برتری نداره، بلکه در بعضی از موارد نسبت به آنها کمی و کاستی هم دارد.

مورد دیگه‌ای هم که بود این است که برای چه ما باید حدود ۱۷ الی ۱۸ عدد درس داشته باشیم. چرا؟ چرا نباید یک برتری هم نسبت به مدرسه‌های عادی داشته باشیم؟ وقتی یک دانش‌آموز که در مدرسه عادی درس می‌خواند، از ما می‌پرسد شما درسهای ما را هم دارید و ما جواب می‌دهیم: «بله» برایمان اظهار تأسف می‌کنه. چرا ما نباید در ازای ۱۸ کتاب، ۴ الی ۵ تا کتاب ولی با محتوای بهتر و مطالبی عالی‌تر داشته باشیم تا حداقل اسم استعداد‌های درخشان برامون مناسب باشه؟ چرا نباید برای ما که این همه تلاش می‌کنیم، کنکور برداشته شود یا حداقل یک دانشگاه جداگانه برایمان بگذارند؟

خود من هم از جمله کسانی هستم که می‌خواهم فقط برای ادامه تحصیل، وطنم که این همه دوستش دارم را ترک کنم و به کشور کانادا بروم. اگر شما یک دانشگاه ویژه برای ما بگذارید و امکاناتی برایمان قرار دهید که باعث شکوفاشدن این استعداد‌های نهفته و پرورش آنها شود، باور کنید کشور ما هم می‌تواند در حد آمریکا و کانادا از نظر علمی و اختراعات در سطح بالایی باشد. امروزه بیشتر دانشمندان کشورهای غربی، ایرانی هستند.

مورد بعد هم این بود که ما بعد از دو سال تحصیل در این مرکز، تازه شماره «۴۴» این مجله آن هم در آخرین روز به دستمان رسیده. مگر تفاوت راه اهواز تا دزفول یا تهران تا دزفول چقدر است که ما باید همیشه عقب‌تر از همه باشیم و در ضمن من بعد از خواندن قسمت نامه‌های رسیده وقتی نامه یکی از دانش‌آموزان را که نوشته بود مطالب این مجله خشک و بی‌محتوا است و پاسخ شما را که خواندم، دیگه میل و رغبتی نداشتم که بقیه صفحات را بخوانم. من نظرم این است که شما که این همه تلاش برای چاپ این نشریه می‌کنید چرا این مجله را به چند قسمت تقسیم نمی‌کنید، مثلاً یک قسمت برای مسئولان و دیگران، یک قسمت برای نوجوانان، یک قسمت برای جوانان و به عنوان مثال در قسمت نوجوانان یک مقدار در مورد دوستی و خطراتی که در این سن ممکن است برای یک نوجوان اتفاق بیفتد، مطلب بنویسید تا در نتیجه مشترکین و خوانندگان بیشتری را به خواندن این مجله جذب کنید و از نظرات آنها در جهت پیشبرد کارها استفاده کنید. خواهش دیگری که داشتم از کسانی بود که اسم نخبه و «تیزهوش» را روی ما گذاشته‌اند. پس چرا از نظرات و پیشنهاد‌های ما استفاده نمی‌کنند تا حداقل اینطوری دل‌مان شادبشه که بالاخره کسی هست که یک مقدار برایمان ارزش قائل بشه؟

با تشکر

ساناز کاظمی، مرکز استعداد‌های درخشان دزفول

استعداد‌های درخشان: الف) نظام آموزش عمومی ایران برای همه مراکز یکسان است، چون براساس همین نظام، شما باید دروازه کنکور را پشت سر بگذارید. لذا حذف برخی از دروس رانه ما به آن عقیده داریم نه نظام آموزشی کشور. این اطلاعات و دانسته‌ها را همه دانش‌آموزان در سراسر جهان باید بیاموزند. شما که با توان تر هستید باید بیشتر و گسترده‌تر بیاموزید، به خصوص در حوزه تخصصی که بعداً به آن علاقمند خواهید شد. ب) تمام دانشگاه‌های برتر ایران مال بچه‌های درس‌خوان است. هر که توانمندتر، با امکان‌تر جهت حضور در این دانشگاه‌ها. ما بهتر از تعدادی از این دانشگاه‌ها نمی‌توانیم داشته باشیم. ج) اگر تلاش می‌کنید، در کنکور هم موفق خواهید بود. تلاش چه ربطی به حذف کنکور دارد؟ همه تلاش می‌کنند. هیچکس در خواب، قبولی کنکور که هیچ، مدرک پنجم ابتدایی را هم نمی‌تواند بگیرد. د) در مورد ارسال مجله و آخرین شماره‌هایش، مربوط به ما نیست. مدرسه هر وقت درخواست کند، همان موقع ارسال می‌شود. ه) در مورد مطالبی که جهت درج در

مجله خواسته‌اید مجلات مشابه زیاد هستند. ما یک مجله تخصصی برای تیزهوشان هستیم، با مخاطبین خاص خودش. (و پیشنهادها اگر منطقی باشد، روی چشم. ولی هر پیشنهادی، هرچند از افراد به اصطلاح نخبه، معلوم نیست عملی یا منطقی باشد).

جناب آقای دکتر اژه‌ای

با عرض سلام و تشکر از زحمات شما

من یکی از دانش‌آموزان مدرسه راهنمایی فرزنانگان امین در پایه‌ی سوم هستم. با تشکر و قدردانی از زحمات شما و اینکه دلسوزانه برای بهبود وضع کشور و مردم تلاش می‌کنید. آقای اژه‌ای من مجله‌ی شماره ۴۵، قسمت بررسی مهارت‌های اجتماعی دختران نوجوان ... را به طور کامل مطالعه کردم.

در این قسمت نوشته شده بود که دانش‌آموزان سمپاد از نظر فعالیت‌های اجتماعی نسبت به مدارس عادی و غیرانتفاعی ضعیف‌ترند. من خودم شخصاً به این موضوع کاملاً اطمینان دارم و چندین سال است که تمام دبیران و به طور کل همه این را بازگو کرده‌اند. از طرفی شما که این موضوع را مطرح کردید، اما از خود پرسیدید که دلیل آن چیست؟

من این دلیل را این طور بیان می‌کنم که نظام آموزشی اشتباه است. وقتی درسها آنقدر زیاد است که دانش‌آموز برای اینکه نمره‌ی بهتر بگیرد فقط باید درسها را حفظ کند و دیگر به فکر پرورش مغز خود نباشد، دیگر دانش‌آموز تیزهوش با یک دانش‌آموز عادی چه تفاوتی دارد؟ در حالی که به نظر من دانش‌آموز عادی چون زیاد درس ندارد، وقت بیشتری برای پرورش فکر و ساخت وسیله دارد، جامعه‌ی ما تئوری دانش‌آموزان تیزهوش را تا حدی قوی کرده. تازه همان را هم زیاد خوب انجام نداده، چون اکثر دانش‌آموزان فقط برای نمره درسها را حفظ می‌کنند و چیزی را برای خودشان حفظ نمی‌کنند و در اصل یاد نمی‌گیرند.

سیستم آموزشی ما طوری است که فقط به بچه‌ها می‌گوید نمره‌ی ۲۰ بگیرید. حال اگر چیزی یاد گرفتید، خوب است، اما امکانات برای شما نداریم و اگر هم یاد نگرفتید در دنیا جایی ندارید. پس برای مدرک باید درسها را حفظ کنید. من از شما خواهش می‌کنم که تلاش کنید که حجم درسها مقداری کاهش یابد و بیشتر عملی کار کنیم و با پرسش کلاسی و کار عملی و گروهی، نمره‌ی پایان ترم را بدهند و اینقدر دانش‌آموزان را از امتحان و نمره نترسانند و راهی برای اینکه دانش‌آموزان مراکز سمپاد از نظر رفتارهای اجتماعی مثبت از بقیه‌ی مدارس قوی‌تر باشند، ارائه دهید.

خواهش دیگر من از شما این است که برای بازدید از فعالیت‌های مدرسه‌ی ما به اصفهان تشریف

بیاورید و با مشکلات ما دانش‌آموزان بهتر و بیشتر آشنا شوید.

با تشکر

دانش‌آموز فرزنانگان امین اصفهان در مقطع سوم راهنمایی

استعدادهای درخشان: سمپاد هیچگاه به نمره‌های کوپنی دلخوش نکرده است. اگر مدیری به شاگرد اول مدرسه جایزه داده است، نشان از بی‌خبری او از وضع مدارس ما دارد. حجم درسها هم زیاد نیست مجموع جزوات کمک آموزشی در طول ۳ سال تحصیلی مگر چند صفحه است؟ ما انتظار داریم که در کنار فعالیتهای پژوهشی، فعالیتهای اجتماعی هم در مراکز تقویت شود که اکثر مراکز به این مطلب توجه دارند ما به جدد معتقدیم اگر نتوانیم دانش‌آموزان عمیق و اجتماعی تربیت کنیم، بازده کارمان بیشتر از یک مدرسه‌ی عادی نخواهد بود.



نامه‌ها و نوشته‌های شما عزیزان دریافت شد:

□ آمل، مرکز فرزنانگان، بهاره محبان □ اردبیل، مرکز شهید بهشتی، عرفان ساجدی □ اصفهان، مرکز شهیدآذهای، فرشته کاتبزاده (ولی دانش‌آموز) □ اهواز، مرکز شهید بهشتی، یک بنده خدا □ بجنورد، مرکز فرزنانگان، میترا عسگری طبری □ بوشهر، مرکز فرزنانگان، جمعی از دانش‌آموزان □ تبریز، مرکز شهیدمدنی، مادر یکی از دانش‌آموزان □ تهران، سید محمد نوری نجفی □ خرم‌آباد، جمعی از دانش‌آموزان □ خمین، عباس کتاوند □ داراب فارس، سمیرا هنربخش □ ارشد، مرکز فرزنانگان، جمعی از دانش‌آموزان □ سنندج، مرکز فرزنانگان، یک دبیر / پدر یک دانش‌آموز □ شهری، مرکز فرزنانگان زینب (س)، فریال سلطانی □ کرمان، مرکز فرزنانگان، یک دانش‌آموز □ کرمانشاه، مرکز فرزنانگان، یک دانش‌آموز □ نیشابور، مرکز فرزنانگان، زهرا ماهوسکی □ همدان، مرکز فرزنانگان، مریم پاسدار نواب.

